

نگاه مذاهب امامیه و حنفیه به کفر و ارتداد در ارث

ریحانه فرشتیان^۱ علی واعظ طبسی^۲ رضا عباس پور^۳

^۱ دانشجوی مقطع دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

^۲ استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران. نویسنده مسئول: avt.vaez@yahoo.com

^۳ استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

نویسنده مسئول: avt.vaez@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۲۴

چکیده

یکی از مسائل مهم در مبحث ارث، مساله توارث مسلمان و کافر از یکدیگر است. حال این سوال مطرح است که آیا با وجود ارتباط نسبی یا سببی ارث بری بین آنان برقرار است؟ نظر اکثر فقهای اسلامی این است که ارث متوفای مسلمان، با وجود داشتن ورثه مسلمان به وراثت کافر نمی رسد. اما آنچه مورد بحث است در جایی است که متوفی غیر مسلمان باشد، در مذهب امامیه مسلمان بودن مانع ارث نیست و آنچه مانع است کافر بودن است اما حنفیه معتقدند که مسلمان هم نمی تواند از کافر ارث ببرد. پرسش بنیادینی که در این زمینه مطرح می شود که کافری که دلیل کفرش تنبیه شده و از گرفتن ارث محروم می شود، اما مسلمان به کدامین دلیل باید از گرفتن ارث از کافر محروم شود؟ و در مورد مرتد نظر اکثر فقهای امامیه آن است که از زمان ارتدادش کشته محسوب می شود و یا اگر کشته نشود در حکم مرده می باشد بنابراین باید دید حکم اموالش چیست؟ و اگر از نسب و سبب دارای ورثه مسلمان نباشد، اموال او به چه کسی منتقل می شود؟ بنابراین، باید گفت؛ رای اکثر فقهای امامیه این است که غیر مسلمان از مسلمان ارث نمی برد ولی مسلمان از غیر مسلمان ارث می برد و به آن اجماع دارند به این ترتیب که اگر مورث کافر باشد و خویشاوند نزدیک به او در طبقه اول و در همه درجات نیز کافر باشند ولی در طبقه بعد درجات دورتر خویشاوند مسلمان یافت شود با وجود خویشاوند مسلمان نوبت خویشاوند کافر نمی رسد یعنی قاعده "الاقرب یمنع الاعد" جاری نمی شود. ولی از نظر فقهای حنفیه توارث از هر دو جانب منتفی است یعنی نه مسلمان از غیر مسلمان و نه غیر مسلمان از مسلمان ارث نمی برند و هر کدام از دو گروه اسناد و دلایلی دارند که در ذیل آنها را باروش توصیفی تحلیلی و همچنین روش کتابخانه ای مورد تحلیل و بررسی قرار می دهیم.

کلیدواژه: ارث، کافر، مرتد، امامیه، حنفیه

مقدمه

با وجود اینکه مذاهب اسلامی در بسیاری از اصول و احکام و قوانین با یکدیگر وحدت نظر دارند در برخی مسائل جزئی، دیدگاه یکسانی ندارند. از جمله مسائل اختلافی میان مذاهب اسلامی، مساله مانع یا حاجب بودن کفر و ارتداد از میراث است. اکثر قریب به اتفاق مذاهب اسلامی اذعان دارند که اگر مسلمانی بمیرد و ورثه ای کافر و مسلمان داشته باشد، ورثه کافر از وی ارث نخواهند برد، زیرا کفر مانع میراث است، اما در حالت عکس این مساله یعنی که اگر کافری بمیرد و وارث کافر و مسلمانی داشته باشد، دیدگاه مشترکی ندارند. در این مقاله برآنیم تا با نگاهی نو به واژه های کافر و مرتد و در نظر گرفتن قاصر یا مقصر بودن بر مبنای کرامت انسانی تعریف واژگان اصلاح گردد و به دیدگاه حنفی مذاهب و مقایسه ی تطبیقی آن با فقه امامیه پرداخته، با توجه به دلایل و منابع دو گروه، نقاط مشابه و متفاوت را از هم متمایز کرده و دریابیم که با توجه به مستندات آن، میتواند دیدگاهی قانع کننده و مورد اعتبار تلقی شود یا احتیاج به باز بینی دارد؟ امید است این اثر بتواند به صورت مجموعه منظم در دست دانش پژوهان قرار گیرد و باعث برطرف شدن کاستی ها شده و از جنبه عملی ابزاری کارآمد برای آشنایی با احکام و مقررات دینی در حوزه مسائل ارث باشد.

۲- پیشینه تدوین:

فقه مقارن و تطبیقی به قرن پنجم باز میگردد و ابن خلدون در مقدمه خویش از آن به عنوان خلاقیات نام می برد، نخستین کسانی که روش مقارنه را به کار برده اند شیخ مفید، سید مرتضی علم الهدی، شیخ طوسی و... بوده اند ولی آنچه در این منابع مشهود است اصل نظرات است ولی به تعاریف واژه های مربوطه مثل کفر و ارتداد و تفکیک بین موارد آن اشاره ای نشده است.

۳- ضرورت بحث

از آنجایی که ضرورت ایجاب می کند مسلمانان با الهام از تعالیم و احکام نورانی اسلام روابط سامان یافته ای با همدیگر داشته باشند، در این نوشتار به بررسی مقوله ارث بری مسلمان از غیر مسلمان و بالعکس از دو دیدگاه مذهب امامیه و حنفیه می پردازیم.

۴- تعاریف و مفاهیم

پیش از طرح آرای فقهی امامیه و حنفیه در مورد ارت بری کافر و مرتد، ضروری است تعریفی از کفر و ارتداد و انواع آنها ارائه و پس از تبیین آنها، محل بحث خود را معلوم می‌نماییم.

۴-۱- معنی لغوی و اصطلاحی کفر و انواع آنکفر به معنی پوشاندن و انکار کردن چیزی است لذا به کسی که چیزی را می‌پوشاند کافر گویند. (ابن منظور، ۱۴۰۵، ۵ / ۱۴۷) و در اصطلاح به انکار وجود خداوند عزوجل یا رسالت حضرت محمد (ص) یا اصل شریعت اسلام یا یکی از ضروریات آن به کار می‌رود و به منکر یکی از این امور، کافر گویند. (سعدی، ۱۴۰۲، ۱ / ۱۳۲۰) واژه‌ای عربی است که در لغت به معنای پنهان کردن و پوشاندن است. به شب تاریک کافر می‌گویند زیرا با تاریکی خود همه چیز را می‌پوشاند. بنابراین از آن جهت به کافر، کافر می‌گویند که نعمت‌های الهی را پوشانده و مخفی می‌نماید. به کشاورز نیز از آن جهت کافر می‌گویند که بذر و دانه را با خاک می‌پوشاند. [جوهری، اسماعیل ابن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، ذیل واژه].

۴-۲- کفر در اصطلاح دینی تعریف‌های متعددی دارد: یکی، باور نداشتن آنچه باید باورش کرد؛ همانند توحید و نبوت و معاد و ضروریات دین [الایمان و الکفر فی الكتاب و السنّة، ۴۹] این واژه چنانکه سید مرتضی آورده عبارت است از: «آنچه باعث استحقاق عقاب دائمی و عظیم شود و البته در دنیا هم احکام خاصی بر آن مترتب است. از آنجایی که ما با عقل خود نمی‌توانیم دریابیم که چه چیزی باعث استحقاق عقاب ابدی می‌شود لازم است که از خود شرع بپرسیم. پس تعیین حد کفر با دلایل سمعی مقدور است.» [سید مرتضی، علی بن حسین، الذخیره فی علم الکلام، قم: جامعه مدرسین، ص ۵۳۴].

الف) از جهت استقلال یا تبعیت در کفر:

- ۱- کافر مستقل: کسی است که در حال سلامت عقل و همراه با التفات در زمان بلوغ، کافر شود.
- ۲- کافر تبعی: کسی است که به هنگام انعقاد نطفه وی مادر و اجداد وی کافر باشند، چنین فردی قبل از بلوغ، کافر تبعی تلقی می‌شود و در صورتی که در همین حال به بلوغ برسد کافر مستقل خواهد بود. (عزیزی، ۳)
- ب) از جهت سابقه دینی: کافر اصلی، کافر مرتد
- ۱- کافر اصلی: کسی است که والدینش در حال انعقاد نطفه اش کافر باشند، او نیز پس از بلوغ مسلمان نشود.
- ۲- کافر مرتد: کسی است که قبلاً مسلمان بوده سپس از اسلام برگشته باشد. (پور اسماعیلی، ۳)

۳-۴ معنی لغوی و اصطلاحی ارتداد و انواع آن

ارتداد از ماده ردّ مشتق شده، و به معنای رجوع و برگشت و نیز دگرگونی است. (ابن منظور، ۱۴۰۵، ق، ۱۷۳/۳) مرتد، مسلمانی را گویند که از اسلام روی برگرداند. (المغنی، ۴۸/۲)

مرتد فطری: کسی است که هنگام انعقاد نطفه اش یکی از پدر و مادرش مسلمان باشد. مرتد غیر فطری یا ملی: کسی است که هنگام انعقاد نطفه اش هیچ یک از پدر و مادرش مسلمان نباشند. (شهیدثانی، ۱۴۱۰، ۱ / ۸۹۹)

۴-۴ مفهوم کفر و زمان تحقق آن؛

مسلمان کسی است که به وحدانیت خداوند و نبوت نبی اکرم (ص) و ضروریات دین اسلام از هر یک از فرق که پیروی نمایند، ایمان داشته باشد. کافر کسی است که به وحدانیت خداوند یا به یکی از ضروریات دین اسلام اعتقاد نداشته باشد. (بهنود، ۲۶۶).

با توجه به تعریفی که در کتاب‌های فقهی و حقوقی از کفر به عمل آمده است به این نتیجه می‌رسیم که: کفر حالتی است که شخص منکر وحدانیت خدا یا رسالت پیامبر (ص) یا بعضی ضروریات دین از قبیل نماز و روزه و غیره باشد. (عاملی "شهید ثانی"، ۱/۲۸۶، حلی، ۱/۴۵). یا منکر چیزی که به ضرورت، آمدن آن از جانب رسول خداوند (ص) معلوم باشد، مثل شهادتین و ارکان عبادات و مانند آن (طوسی، ۱۴۲۶، ۷۷) در کتابهای حقوقی نیز، از چنین تعاریف مشابهی استفاده شده است (امامی، ۱۳۸۴، ۳ / ۲۲۶). با این تعاریف هر شخص غیر مسلمان، کافر تلقی می‌شود اعم از این که پیرو ادیان الهی باشد یا نباشد یا کافر اصلی یا تبعی و یا مرتد باشد (امامی، ۱۳۸۴، ۳ / ۲۲۶، کاتوزیان، ۱۳۹۵، ۲۳). حنفیه معتقدند؛ هر کس ضروریات و چیزهای ثابت و معلوم دین را منکر شود و حرام را حلال و حلال را حرام بگوید و به آن معتقد شود از اسلام خارج و داخل کفر شده است.

۵- شروط تحقق کفر و ارتداد:

ایمان و کفر در شمار افکار قلبی در برابر افعال جوارحی می‌باشند و اثبات تحقق آن جز با استناد به نشانه‌های ظاهری و قرائن ممکن نیست. اسلام برای حکم به مسلمان بودن افراد امر را بسیار سهل گرفته هر گواهی دهنده بر شهادتین را مسلمان می‌داند اما حکم کردن به کفر شخص، اینگونه آسان نیست و منوط به احراز شرایطی است. برای کفر، سه شرط لازم است: بلوغ، عقل، التفات.

۶- اسباب کفر: اول: انکار چیزی که ایمان تفصیلی به آن لازم است، مانند: توحید دوم: امری که انکار می‌شود جزء دین اسلام بوده و انکار آن مساوی با انکار رسالت پیامبر (ص) باشد، خواه آن چیز از ضروریات دین باشد یا خیر، و خواه اصل عقیدتی، یا حکم شرعی باشد. سوم: انکار امری که از ضروریات دین اسلام است به طوری که شخص منکر التفات تفصیلی داشته باشد آن چیز، ضروری دین بوده و آن را منکر شود آن شخص کافر است زیرا لازمه انکارش،

انکار رسالت پیامبر است ولی اگر با قرائن روشن شود که وی درصدد انکار رسالت نبوده و آن امر را به جهت ضعف فکری و جهل خود انکار کرده، آن شخص کافر و مرتد تلقی نخواهد شد.

۱-۶- انحصار مرتد و کافر به شخص مقصر؛ به نظر مشهور فقها، اگر کسی از روی شبهه حکمی را انکار کرد، مرتد نیست بلکه باید ثابت شود که از روی علم و آگاهی و عناد منکر شده است و تا این مطلب احراز نشود حکم به ارتداد صحیح نیست (عاملی، ۱۴۱۲ ق ۲/۲۵۲، فاضل هندی، ۱۴۰۵، ۲/۴۳۵ کاشف الغطاء، بی تا، ۲/۴۱۷). این قید در کتاب های فقهی حنفی (کاسانی، ۱۴۰۹، ۶/۲۶۶) نیز ذکر شده است و به روشنی دلالت دارد که انکار ضروری بدون هیچ قید و شرط، موجب کفر نمی شود (صانعی، ۴۰)

۲-۶- نظرات :

از نظر حضرت امام قدس سره این سیره با آن قاعده منافاتی ندارد؛ به سبب آن که بیش تر کافران در اعمال خود - هر چند آن کارها فی نفسه حرام باشد - گناهکار نیستند، و این نه بدان سبب است که احکام اسلام، به مسلمانان اختصاص دارد، و فی المثل نوشیدن شراب فقط بر مسلمانان حرام است؛ بلکه به سبب آن که بیش تر ایشان، جز گروه اندکی از ایشان، جاهلان قاصرند، نه مقصر (خمینی، بی تا، ج ۱، ص ۱۳۳). وی در توضیح این دیدگاه می گوید: اما جاهل قاصر بودن عوام ایشان روشن است؛ زیرا [حقانیت دینی] خلاف دین خود به ذهن ایشان خطور نمی کند؛ بلکه به درستی دین خود و باطل بودن دیگر ادیان یقین دارند؛ چنان که عوام مسلمانان چنینند؛ پس همان گونه که مردم عوام ما (به سبب تقلید و پرورش یافتن در محیط اسلام) به درستی دین خود و باطلان ادیان دیگر علم دارند و احتمال نمی دهند که جز این باشد، عوام کافران نیز چنین هستند، و از این جهت با هم فرقی ندارند. از طرفی، شخص قاطع، در پیروی از قطع و یقین خود معذور است، و گناهکار و معصیت کار به شمار نمی رود، و عقوبت وی در پیروی از قطعش روا نیست؛ اما غیر عوام از کافران نیز اغلب به واسطه تلقین هایی که از آغاز کودکی به آنان شده و پرورش در محیط کفر، به درستی مذاهب باطل خود، قاطع و معتقد شده اند؛ به گونه ای که هر چه را بر خلاف آن یابند، با عقل های خود که از آغاز رشد بر خلاف آن شکل گرفته، رد و انکار می کنند؛ پس دانشمندی یهودی و مسیحی، همچون عالم مسلمان، دلیل دیگران را صحیح نمی داند، و باطل بودن آن برایش همچون امری ضروری می شود؛ چرا که درستی مذهب خودش برای وی ضرور و حتمی است، و احتمال خلاف آن را نمی دهد. آری، برخی از ایشان که درستی مذهب مخالف را احتمال می دهند و از روی عناد و تعصب در دلیل و حجت آن نمی اندیشند، مقصرند؛ مانند برخی از عالمان یهودی و مسیحی که در صدر اسلام بودند. حاصل آن که کافران، مانند جاهلان از مسلمانان، برخی قاصرند که اکثریت را تشکیل می دهند، و برخی مقصر (همان: ص ۱۳۳ و ۱۳۴). از نظر استاد مطهری (ره) گروه (غیر مسلمان غیر کافری که قاصر است) به لحاظ استحقاق ورود به بهشت و عدم استحقاق آن، به دو گروه تقسیم می شود: «آنان که به خدا و آخرت ایمان ندارند، طبعاً هیچ عملی را به منظور بالا رفتن به سوی خدا انجام نمی دهند، و چون به این منظور انجام نمی دهند، قهراً سیر و سلوکی از آن ها به سوی خدا و عالم آخرت صورت نمی گیرد؛ و به بهشت نمی رسند؛ (مطهری، ۱۳۷۴: ج ۱، ص ۳۴)... این دیدگاه بر این نظر مبتنی است که فقط کسانی به بهشت راه می یابند که به خدا و آخرت ایمان داشته باشند؛ (نساء: ۴): ۱۳، ۲۴، ۵۷ و ۱۲۲؛ (بقره: ۲): ۱۰۳؛ (توبه: ۹): ۷۲؛ (یونس: ۱۰): ۲۶). و کسانی که به خدا و آخرت ایمان دارند و اعمالی با انگیزه تقرب به خدا انجام می دهند و در کار خود خلوص نیت دارند، عمل آن ها مقبول درگاه الهی است و استحقاق پاداش و بهشت می یابند عم از آن که مسلمان باشند یا غیر مسلمان (مطهری، همان: ج ۱، ص ۳۴۱)؛ بنابراین، از نظر استاد، عدم ایمان به پیامبر زمان خود، در صورتی که از روی قصور باشد و نه تقصیر، مانع از استحقاق بهشت نخواهد بود؛ هر چند از جهاتی دیگر در سعادت فرد دخیل است. از این جا دانسته می شود از نظر استاد، «میان غیر مسلمانی که به خدا و قیامت معتقد نیست و غیر مسلمانی که به خدا و قیامت معتقد است، ولی از موهبت ایمان به نبوت محروم است، تفاوت عظیم است؛ [زیرا] برای دسته اول، امکان انجام یک عمل مقبول عندالله نیست؛ ولی برای دسته دوم هست. این دسته ممکن است با شرایطی به بهشت بروند؛ ولی برای دسته اول ممکن نیست (همان: ص ۳۱۲) و در جای دیگر می نویسد: برخی دیگر از جمله علامه طباطبایی (ره) و استاد جوادی آملی بر آنند که اینان هر چند استحقاق بهشت را ندارند، امید است که مشمول لطف و رحمت الهی شده و هر چند وعده بهشت به آنان داده نشده، به فضل الهی وارد بهشت شوند. از نظر علامه طباطبایی، این سخن خداوند درباره مستضعفان و قاصران که می فرماید: «فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا»؛ باشد که خدا از ایشان در گذرد، که خدا همواره خطابخش و آمرزنده است (نساء: ۴): ۹۹، بیانگر آن است که اینان، مشمول عفو و رحمت الهی خواهند بود (طباطبایی: ۱۳۹۱ ق: ج ۵، ص ۵۱). استاد جوادی آملی نیز معتقد است: آیاتی که بهشت را از آن مؤمنان صالح می شمارد، در مقام وعده به بهشت است؛ البته وعده به بهشت تنها مربوط به چنین کسانی است؛ اما این که گروهی از غیر مؤمنان معذور به بهشت راه نیابند، دلیلی ندارد. به نظر حکمای اسلام از قبیل بوعلی و صدر المتألهین، اکثریت مردمی که به حقیقت اعتراف ندارند، قاصرند، نه مقصر؛ چنین اشخاصی اگر خداشناس نباشند، معذب نخواهند بود - هر چند به بهشت نخواهند رفت - و اگر خداشناس باشند و به معاد اعتقاد داشته باشند و عملی خالص قربت الی الله انجام دهند، پاداش نیک اعمال خویش را خواهند گرفت. تنها کسانی به شقاوت کشیده می شوند که مقصر باشند، نه قاصر (همان، ص ۳۴۲).

۷- ارث مسلمان از غیر مسلمان

۷-۱- فقه امامیه:

از نظر فقهای امامیه مسلمان از غیر مسلمان ارث می برد.

۱-۱-۷-- ادله امامیه: وجه اول: اجماع و وفای فقها بر این مسئله از فتاوی فقهای امامیه روشن می شود که ارث بردن مسلمان از کافر مورد اجماع و توافق آنان است. وجه دوم: مقتضای قاعده بدین معنا که عمومات کتاب و سنت دلالت بر ثبوت میراث، در صورت وجود اسباب آن دارد، و این حکم عام بوده و کافر و مسلمان را در بر می گیرد و ارث بردن کافر از مسلمان از تحت عموم این حکم خارج می شود. وجه سوم: روایات خاص روایاتی که به حد استفاضه رسیده دلالت بر آن دارد که مسلمان از کافر ارث می برد، از جمله: روایت اول: صحیحہ ابی ولاد، محمد بن علی بن الحسین، باسناده عن الحسن بن محبوب، عن ابی ولاد، قال: سمعت ابا عبدالله (ع) یقول: المسلم یرث امراته الذمیة، و هی لا ترثه و رواه الكلینی، عن علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، و عن ابن محبوب جمیعاً. (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۳۷۴/۱۷) روایت اول: صحیح ابی ولاد محمد بن علی بن الحسین با سندش عن الحسن بن محبوب از ابی ولاد گفت: از اباعبدالله (علیه السلام) شنیدم که فرمود: مسلمان از زن ذمی خود ارث می برد و زن او را ارث نمی برد و کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش و از ابن ابی عمیر و از ابن ابی عمیر روایت کرده است. ابن محبوب هم روایت دوم: روایت حسن بن صالح از امام صادق (ع)، قال: المسلم یرث الکافر و یرثه، و الکافر لا یرث المسلم و لا یرثه. (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۳۷۴/۱۷) حسن بن صالح از امام صادق علیه السلام می فرماید: مسلمان کافر را می پوشاند و ارث می برد و کافر مسلمان را حجاب نمی کند و ارث نمی برد. روایت سوم: معتبره ابی خدیجه از امام صادق (ع)، قال: لا یرث الکافر المسلم، و للمسلم ان یرث الکافر الا ان یکون المسلم قد اوصی للکافر بشیء، و رواه الشیخ ایضاً باسناده عن الحسن بن علی الخزاز مثله. (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۳۷۵/۱۷) فرمود: کافر از مسلمان ارث نمی برد و مسلمان حق دارد از کافر ارث ببرد مگر اینکه مسلمان چیزی به کافر وصیت کرده باشد و شیخ نیز به سند خود از حسن بن نقل کرده است. علی الخزاز نیز همینطور روایت چهارم: روایت عبدالرحمان بن اعین از امام باقر (ع)، فی النصرانی یموت، وله ابن مسلم، ایرثه؟ قال: نعم ان الله عز و جل، لم یزدنا بالاسلام، الا عزا، فنحن نرثهم و هم لا یرثونا. (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۳۷۵/۱۷) روایت عبدالرحمن بن اعین از امام باقر (علیه السلام) در مورد مسیحی که بمیرد و او پسر مسلمانی دارد، ارث اوست؟ فرمود: آری، خداوند عز و جل ما را در اسلام جز عزت نیفزاید، پس ما از آنها ارث می بریم و آنها از ما ارث نمی برند. روایت پنجم: روایت عبدالرحمان از امام صادق (ع) قال: سألته عن المسلم هل یرث المشرک؟ قال: نعم فاما المشرک فلا یرث المسلم. (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۳۷۵/۱۷) روایت عبدالرحمن بن اعین از امام باقر (علیه السلام) در منبع مسیحی، خواه ذکر شده باشد یا نسخه مسلمان، میراث مشرق؟ فرمود: می بینم که خدای متعال اسلام را ندیده است، اما عزت نوزید را ندیده است، اما میراث اوج من نیست و میراث یک برند است.

۲-۷- فقه حنفیه:

از نظر حنفیان مسلمان از غیر مسلمان ارث نمی برد.

۱-۲-۷- ادله حنفیه: ۱- قرآن: سرخسی، به آیه شریفه «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» بعضی از کافران اولیاء برخی دیگر هستند (انفال/۷۳) استدلال کرده است بدینگونه که این آیه شریفه دال بر نفی ولایت میان مسلمان و کافر است و چنانچه منظور از ولایت، ارث باشد، اشاره به نفی توارث دارد و اگر منظور مطلق ولایت باشد، بازم در ارث به نوعی ولایت وجود دارد، زیرا مورث وارث را مالک و مسلط بر مالش قرار می دهد و در صورت اختلاف در دین، این ولایت برای هیچ کدام بر دیگری وجود ندارد. (سرخسی، ۱۴۰۶، ۲۹/۳۰)

۲-۲-۷- فقهای حنفیه، در همین زمینه، به آیه شریفه ذیل نیز استناد کرده اند: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا» و کسانی که ایمان آوردند و مهاجرت نکردند هیچ گونه ولایتی در برابر آنها ندارید تا هجرت نکنند. (انفال/۷۲) حنفیه به این آیه استناد کرده و آنرا مویدی برای نظریه خود می داند، از آنجا که هجرت فریضه بود، ولایت بین کسی که هجرت کرده و کسی که هجرت نکرده منتفی است، به طریق اولی ولایت بین کافر و مسلمان هم منتفی است. (سرخسی، ۱۴۰۶، ۳۰/۳۰)

۳-۷- سنت: استدلال عمده حنفیه در خصوص نفی توارث میان مسلمانان و غیر مسلمانان، به خبری است که زهری از علی بن حسین (ع) از عمر بن عثمان بن عفان از اسامه بن زید روایت می کند که رسول خدا (ص) فرمودند: "لا یرث المسلم الکافر و لا الکافر المسلم" (بخاری، ۱۴۰۱، ۵۶۳/۸).

۱-۳-۷- حنفیه همچنین استدلال کرده اند به روایتی که عمرو بن شعیب از پدرش از جدش نقل می کند که رسول خدا (ص) فرمودند: "لا یتوارث اهل ملتین" (ترمذی، ۱۴۰۳، ۳۷۰/۴)

در روایت دیگری زهری از سعید بن مسیب نقل می کند که می گوید: سنت بر این جاری شده که مسلمان از کافر ارث نمی برد. (بخاری، ۱۹۴/۸) بر گرفته از مقاله لطفی، ۱۳۷۶، ۱۵)

به نظر می رسد با توجه به تحقیقی که پیرامون آیه مورد استناد حنفیه (انفال/۷۳) به عمل آوردیم، می توان چنین نتیجه گرفت که این آیه نمی تواند صراحتاً شامل ارث بردن مسلمان از غیر مسلمان باشد و بر فرض هم شامل این مورد باشد، ارث از طریق ولاء و عهد و پیمان را در بر می گیرد، که در آغاز اسلام و زمانی که هنوز قانون ارث نازل نشده بود به این روش عمل می شد و بعد از اینکه قانون ارث شامل خویشان سببی و نسبی شد، دیگر نمیتوان برای این موضوع به این آیه استناد کرد. مضافاً می توان استدلال کرد که دلیلی وجود ندارد که فرد مسلمان در این مورد، مجازات شده و از ارث محروم گردد.

۸- ارث غیر مسلمان از مسلمان

۸-۱- فقه امامیه: بیشتر فقهای امامیه اعتقاد به ارث نبردن غیر مسلمان از مسلمان دارند.

۸-۱-۱- ادله امامیه بر عدم ارث بری کافر از مسلمک: ۱- آیات: آیه نفی سبیل: از میان آیات قرآن، آیه ۱۴۱ سوره نساء بر نفی سبیل کافر بر مسلمان دلالت می کند: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا». از کنار هم گذاشتن این آیه و روایاتی که بر نفی برتری و علو کافر بر مسلمان دلالت دارد، از جمله روایت "الاسلام يعلو و لا يعلو عليه" (الحر العاملي، بی تا، ۱۷/۳۷۶) چنین به دست می آید که ارث بردن کافر از مسلمان موجب سلطه و برتری کافر نسبت به مسلمانان می شود و این سلطه و برتری نیز نفی شده است؛ پس کافر از مسلمان ارث نمی برد (شهید ثانی، ۱۴۱۳ ق ۱۳/۲۰۲) - روایات: افزون بر روایت هایی مانند "الاسلام يزید و لا ينقص"، "لا ضرر و لا ضرر فی الاسلام" و "الاسلام يزید المسلم خیرا ولا یزیده شرًا" (الحر العاملي، بی تا، ۳۷۶) که در باب مانعیت ارث بری کافر از مسلمان به آن استناد شده است، در کتاب های روایی شیعه دو گونه روایت وجود دارد که می توان با توسل به آن کافر را از ارث بردن از مسلمان ممنوع دانست. برخی از این روایات صرفاً قاعده کلی ممنوعیت ارث بری کافر از مسلمان را تقریر می کند و برخی دیگر که سبک و سیاق پرسش و پاسخ را دارد با توجه به مصداق و نوع خویشاوندی، کفر را مانع ارث دانسته است که در ادامه به آن پرداخته می شود. روایت اول: صحیحه ابو ولاد، روایت محمد بن علی بن الحسین، باسناده عن الحسن بن محبوب، عن ابی ولاد (الحر العاملي، ۱۷/۳۷۴). ابو ولاد می گوید: "از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: مرد مسلمان از زن ذمی خود ارث می برد، ولی زوجه ذمی از شوهر مسلمان خود ارث نمی برد" (الحر العاملي، بی تا، ۱۷/۳۷۴). کلینی به نقل از علی بن ابراهیم و پدر علی بن ابراهیم ابن ابی عمیر از ابن محبوب و ابوولاد (کلینی، ۱۴۰۷ ق ج ۶/۱۴۳)، و شیخ طوسی نیز به اسناد خود از ابن محبوب این روایت را نقل کرده اند (شیخ طوسی ۱۴۰۷/۹/۳۶۶). روایت دوم: معتبره ابو خدیجه، وباسناده، عن الحسن بن علی الخزاز، عن احمد بن عائد، عن ابی خدیجه، عن ابی عبد الله (ع) محمد بن علی بن حسین به اسناد خود از حسن بن علی خزاز از احمد بن عائد از ابو خدیجه روایت می کند که امام صادق (ع) فرمودند: "کافر از مسلمان ارث نمی برد مگر آنکه مسلمان وصیت کرده باشد که به کافر چیزی داده شود، ولی مسلمان از کافر ارث می برد." (الحر العاملي، بی تا، ۱۷/۳۷۴؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ۹/۳۷۲). روایت سوم: روایت اول عبدالرحمان بن اعین، وباسناده عن موسی بن بکر، عن عبد الرحمان بن اعین، عن ابی عبدالله (ع) موسی بن بکر عن عبدالرحمان بن اعین عن ابی عبدالله علیه السلام قال: "لا یتوارث اهل ملتین نحن نرثهم ولا یرثونا ان الله عز وجل لم یزدنا بالاسلام الا عزا." امام صادق علیه السلام فرمودند: اهل دو دین از یکدیگر ارث نمی برند ما از آنان ارث می بریم و آنان از ما ارث نمی برند. خداوند عز و جل با اسلام جز بر عزت ما نیفزود (الحر العاملي، بی تا، ۳۷۵، شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ۹/۳۶۷). روایت از دو بخش تشکیل شده که در هر بخش، حکمی بیان می شود. بر پایه بخش اول، هیچ رابطه توارثی میان مسلمان و کافر وجود ندارد. بنابراین کافر و مسلمان هیچ کدام از یکدیگر ارث نمی برد در حالی که بنا به دلالت روایات دیگر فقط وارث کافر از مسلمان ارث نمی برد. پس این بخش روایت با روایات دیگر متعارض است. بر پایه بخش دوم این دو روایت و مانند آن اسلام آوردن به انسان عزت و شرف می بخشد و چون اسلام بر احترام و عزت او می افزاید بر کافر مقدم است و از او ارث میبرد. پس مسلمان باید به واسطه مسلمان بودنش از کافر ارث ببرد و اگر پذیرفته شود مسلمان از کافر ارث نبرد، این به آن معناست که اسلام از موانع ارث است و نه کفر؛ در حالی که چنین سخنی در فقه شیعه و در اهل سنت گفته نشده است. روایت چهارم: معتبره سماعه، وباسناده عن زرعه، عن سماعه، عن ابی عبدالله (ع) زرعه عن ابی عبدالله علیه السلام قال: سالت عن المسلم هل یرث المشرک قال: نعم فاما المشرک هل یرث المسلم قال: نعم فاما المشرک هل یرث المشرک فلا یرث المسلم هل یرث المشرک قال: نعم فاما المشرک هل یرث المسلم" یعنی از امام صادق (ع) پرسیده شد که آیا مسلمان از مشرک ارث می برد امام پاسخ دادند آری اما مشرک از مسلمان ارث نمی برد. (الحر العاملي، بی تا، ۱۷/۳۷۵). کلینی، نیز روایت را با همین سند نقل کرده است، ولی شیخ طوسی روایت را به اسناد خود با یک بخش اضافه اینگونه نقل کرده است: عن یونس عن زرعه عن سماعه قال: سالت ابا عبدالله عن الرجل المسلم هل یرث المشرک قال نعم ولا یرث المشرک المسلم" (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ۹/۳۶۶). روایت ششم: روایت شیخ صدوق، وباسناده عن ابی الاسود الدؤلی ان معاذ بن جبل شیخ صدوق به اسناد خود از ابوالاسود دؤلی چنین نقل می کند: "ان معاذ بن جبل کان بالیمن فاجتمعوا الیه وقالوا یهودی مات و ترک اخا مسلما فقال معاذ سمعت رسول الله (ص) یقول: الاسلام یزید و لا ینقص فورث المسلم من اخیه الیهودی." یعنی معاذ بن جبل در یمین بود مردم نزد او گرد آمدند و گفتند: مرد یهودی مرده است و برادر مسلمانش زنده است آیا برادر مسلمان از برادر یهودی خود ارث می برد؟ گفت: از پیامبر شنیدم که می فرمود اسلام می افزاید و نمی کاهد، سپس ارث یهودی را به برادر مسلمانش داد. (عاملي، بی تا، ۳۷۶) ابو داوود سجستانی در کتاب سنن خود دو روایت از پیامبر به همین مضمون نقل می کند که این دو روایت که ابو اسود دؤلی از معاذ نقل کرده است، پیامبر (ص) فرمودند: "الاسلام یزید و لا ینقص". در ادامه نیز به وراثت مسلمان از کافر حکم داده شده است. (سجستانی، ۱۴۱۰، ۱۳۸۹، ابن ماجه، ۱۳۹۵، ۲۳/۲، ترمذی، ۱۴۱۴، ۴/۳۵) روایت هفتم: روایت مالک بن اعین و عبدالملک بن اعین. محمد بن علی بن حسین به اسناد خود از حسن بن محبوب، هشام بن سالم، عبدالملک بن اعین و مالک اعین همگی از امام باقر (ع) چنین روایت کرده اند: "سالت عن نصرانی مات وله ابن اخ مسلم وله اولاد وزوجه نصری". یعنی از امام باقر (ع) پرسیدم یک نصرانی می میرد و وارثان او عبارتند از پسر برادر و پسر خواهرش که مسلمان هستند و فرزندان و همسر او هم نصرانی اند. امام باقر (ع) فرمود: رای من این است که دو سوم ماترک او به پسر برادر و یک سوم آن به پسر خواهرش داده شود مشروط به آن که فرزند صغیری نداشته باشد. (الحر العاملي، بی تا، ۱۷/۳۸۰-۳۷۹).

۹- اجماع

یکی از مهمترین مبانی دیدگاه مشهور در فقه امامیه درباره موضوع مورد بحث، اجماع است اولین بار لفظ اجماع در عبارات فقیهان در کتاب خلاف شیخ طوسی مطرح شده است. شیخ طوسی مستند خود را اجماع فرقه می‌داند و از این نظر وی نخستین فقیهی است که لفظ اجماع را در این مورد به کار برده است. (شیخ طوسی ۱۴۰۷، ۲۵/۴) در حالی که فقیهان پس از وی، مانند ابن ادریس در فرائد (ابن ادریس ۱۴۱۰ ق، ۳/ ۲۶۶) و شهید ثانی در مسالک الافهام شهید ثانی ۱۴۱۳ ق، ۲۱/۱۳ (به اجماع استناد نکرده فقط اختلافی نبودن این حکم را تایید نموده اند به گزارش نراقی) نراقی ۱۴۱۵/ ۱۹) در کتاب مفاتیح الشرایع ادعای اجماع را در این موضوع مطرح می‌کند (کاسانی، بی تا، ۳/ ۳۱۲) و در دوره‌های بعد صاحب جواهر اجماع محصل و منقول را در این موضوع محقق می‌داند و می‌نویسد در میان مسلمانان بی هیچ اختلاف نظری کفر از موانع ارث است و حتی هر دو قسم اجماع محصل و منقول وجود دارد چنانچه برخی از ورثه متوفی کافر و برخی مسلمان باشند ورثه کافر با وجود ورثه مسلمان از ارث محروم است هرچند که ورثه کافر خویشاوند نزدیک به متوفی هم باشند صاحب جواهر در ادامه درباره اجماع منقول می‌نویسد که این اجماع به دلیل نقل فراوان مانند نصوص مستفیض یا متواتر است (نجفی، بی تا، ۱۲۷).

۱۰- مجازات مدنی

کافردر مورد ارث نبردن کافر از مسلمان، به مساله مجازات مدنی کافر نیز استناد شده است. توضیح داده شده است که کافر با نپذیرفتن اسلام، لیاقت ارث بردن از مورث مسلمان را از دست می‌دهد. دقیقاً مشابه مساله ارث بری قاتل از مقتول است زیرا همان گونه که قاتل با کشتن مورث خود لیاقت ارث بردن از وی را از دست می‌دهد. از این رو، همانگونه که قانونگذار در قتل نیز افزون بر مجازات کیفری قاتل، مجازات مدنی برای قاتل در نظر می‌گیرد، در کفر نیز به همین شیوه عمل کرده است؛ زیرا مبنای محرومیت کافر و قاتل از ارث یکسان است و در واقع محرومیت از ارث نتیجه بی لیاقتی کافر و قاتل و نوعی مجازات مدنی است. این عقیده هم در میان حقوقدانان (کاتوزیان، ۱۳۷۸، ۱۰۸-۱۰۷-۱۱۸) و هم در میان فقیهان مطرح است. شیخ صدوق در آغاز باب میراث اهل ملل، به صراحت محرومیت کافر از ارث را نوعی مجازات مدنی و عقوبت دانسته است که به دلیل کفر بر کافر تحمیل می‌شود. به باور شیخ صدوق، در آغاز باب میراث اهل ملل، اموال مشرکان جزو انفال است که مسلمان در مقایسه با کافر به آن مستحق تر است و کافر نسبت به اموال حقی ندارد و همان گونه که خداوند به دلیل مجازات و تنبیه قاتل، ارث بردن قاتل از مقتول را حرام کرده است، ارث بردن کافر را نیز به دلیل کفرش حرام دانسته است، در حالیکه مسلمان را نمی‌توان از ارث ممنوع دانست، زیرا مرتکب جرمی نشده است تا به علت تنبیه و مجازات از ارث محروم شود و حتی محروم کردن مسلمان از ارث به مثابه آن است که اسلام بر خیر نمی‌افزاید و بر شر می‌افزاید، افزون بر این، پذیرش چنین دیدگاهی با فرموده پیامبر (ص) نیز در تعارض خواهد بود که می‌فرماید: "الاسلام یزید ولا ینقص". (شیخ صدوق، ۱۴۱۳ ق، ۴/ ۳۳۴)

۱۰- فقه حنفیه: طبق نظر حنفیه، بنابه قول اکثر صحابه، کافر از مسلمان در هیچ حالتی ارث نمی‌برد همینطور مسلمان از کافر ارث نمی‌برد.

۱۰-۱- ادله حنفیه :

۱- کتاب:

مطابق آیات قرآن، ولایت کافر و مسلمان بر یکدیگر نفی شده است، بنابراین کافر و مسلم هیچ ولایتی بر یکدیگر ندارند. فقیهان حنفیه به آیه ۷۳ سوره انفال استدلال کرده اند «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» یعنی بعضی از کافران اولیاء برخی دیگر هستند. بنابر استدلال آنان، اگر منظور از ولایت در این آیه ارث باشد اشاره به نفی توارث دارد و اگر مطلق ولایت باشد باز هم در ارث نوعی ولایت وجود دارد. (سرخسی، ۲۹/۳۰ بر گرفته از مقاله عزیزی، ۱۶) مولف بدائع الصنائع با استناد به آیه ۱۴۱ سوره نساء، ارث بردن کافر از مسلمان را به نوعی تسلط کافر بر مسلم دانسته است، که مطابق آیه ممنوع شده است (کاسانی، ۲۳۹/۱) برای نفی ارث کافر از مسلم به آیه شریفه ذیل استناد کرده است: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» و خداوند هرگز راهی برای تسلط کافران بر مؤمنان قرار نداده است (نساء/ ۱۴۱).

۲- روایات

روایات عامه، صریحاً بر ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان دلالت دارد. ۱- زهری می‌گوید: در زمان پیامبر (ص) و ابوبکر و عمرو عثمان، مسلمان از کافر ارث نمی‌برد، پس از آنکه معاویه به حکومت رسید، میراث کافر را به مسلمان داد و خلفای پس از او نیز به این شیوه عمل می‌کردند تا زمان عمر بن عبد العزیز که او سنت نخستین را باز گرداند. ۲- از عمر بن شعیب از پدرش از جدش از رسول الله (ص) نقل شده که فرمود: "انه لا یتوارث اهل ملتین" ۳- روایتی که زهری از علی بن حسین (ع) از عمر بن عثمان بن عفان از اسامه بن زید از پیامبر (ص) نقل کرده است که فرمود: "لا یرث المسلم الکافر و لا الکافر المسلم" یعنی نه مسلمان از کافر ارث می‌برد و نه کافر از مسلمان. (نوی، ۱۴۲۵، ج ۴، ۵-۴) یکی از دلائلی که منصور العدینی آورده است این است که ارث قائم بر اساس همکاری و یاری و سوگند دوطرفه است امامین مسلمان و کافر این امور منتفی است. (منصور العدینی، ۴۱) ارث نبردن کافر از مسلمان از جمله نظرات مشترک بین امامیه و حنفیه است با این توصیف که هر دو فرقه به مستندات معتبره آیه نفی سبیل استدلال کرده اند، ولی استدلال به آیه ۷۳ سوره انفال طبق نظر بعضی از مفسرین موجه نمی‌باشد.

۱۱- اسباب ارتداد :

چند سبب موجب ارتداد یک مسلمان می‌گردد: ۱- انکار یکی از اصول دین انکار خداوند، توحید، رسالت و... هر یک از انکار خداوند، توحید، رسالت، و انکار یا تکذیب رسول خدا صلی الله علیه و آله، سببی مستقل برای ارتداد می‌باشند. انکار یکی از اصول و پایه های اساسی دین که یک مسلمان باید به آنها اعتقاد داشته باشد مثل توحید، نبوت و معاد. «کسانی که به خدا و رسولش کافر شوند و بخواهند بین خدا و پیامبرانش تفرقه بیندازند و بگویند به بعضی از آنها ایمان داریم ولی نسبت به بعضی از آنها کافر هستیم، چنین کسانی کافران حقیقی هستند.» [سوره ۴، آیه ۱۵۰-۱۵۱]. انکار ضروری دین، ضروری دین؛ چیزی است که انکار کننده، به ثبوت آن در دین یقین داشته باشد؛ هر چند نزد همه به ثبوت نرسیده باشد. [مجمع الفائده، ج ۳، ص ۱۹۹]. یعنی چیزی که جزء دین بوده و به اقامه دلیل و برهان نیاز ندارد. مثل وجوب نماز و روزه در دین اسلام یا حرمت خوردن شراب از نظر اسلام. البته برخی از فقها معتقدند این قسم فقط در صورتی موجب ارتداد شخص می‌شود که به انکار اصل دین برگردد. «و کسانی که به آنچه که خدا نازل کرده حکم نکنند کافران هستند.» [سوره مائده، آیه ۴۴]. [۲- انکار ضروری مذهب؛ انکار ضروری مذهب مثل امامت، به نظر برخی از فقها. به قول مشهور، انکار ضروری مذهب مانند انکار امامان علیهم السلام یا یکی از آنان، موجب ارتداد نمی‌شود؛ البته برخی تصریح کرده‌اند که اگر فرد شیعی منکر ضروری مذهب خویش شود، مرتد می‌گردد.] جواهر الکلام، ج ۶، ص ۴۹. [۳- تمسخر و دشنام به مقدسات دشنام دادن و تمسخر کردن خدا، کتاب‌های آسمانی، ملائکه، یا هر یک از ضروریات دین، اگر چه مستلزم انکار هم نباشد. دایرة المعارف قرآن کریم، ج ۲، ص ۴۶۱-۴۶۲]. [جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۰].

۱-۱۱- انکار حکم اجماعی برخی نیز تصریح کرده‌اند که اگر انکار حکمی اجماعی باشد، لیکن به حدّ ضروری دین نرسیده باشد، موجب ارتداد نمی‌شود. [جواهر الکلام، ج ۶، ص ۴۹]. [۱- غفلت از بازگشت انکار ضروری به انکار توحید و... بنا بر قول دوم، اگر فرد معتقد به توحید و رسالت، ضروری دین را انکار کند، در صورتی که از بازگشت انکار یاد شده به انکار توحید یا رسالت غفلت داشته باشد، انکار او موجب ارتداد نیست. ۲- شبهه عدم آگاهی بر ضروری بودن اگر نسبت به منکر ضروری، شبهه عدم آگاهی وی بر ضروری بودن حکمی وجود داشته باشد مانند آن که محل زندگی‌اش دور از بلاد اسلامی باشد؛ به گونه‌ای که احتمال پنهان بودن ضرورت حکم ضروری برای او معقول و منطقی باشد به صرف انکار، حکم به کفر وی نمی‌شود. [جواهر الکلام، ج ۶، ص ۴۹].

۱۲- شرایط ارتداد شرایط عمومی تکلیف

یعنی عقل، بلوغ، قصد و اختیار در تحقق ارتداد نیز معتبر است. بنابراین، بر ارتداد دیوانه، غیر بالغ، غافل، کسی که در خواب است، سهو کننده، بیهوش و مکره مانند گفتن کلمات کفرآمیز از روی تقیه، اثری مترتب نیست. [جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۹]. ادعای مرتد به اکراه اگر مرتد ادعای اکراه کند، در صورتی که ادعای او با شواهدی تأیید گردد، این ادعا از او پذیرفته می‌شود. [جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۱۰]. [تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۹۵].

۱۳- راه‌های اثبات ارتداد

ارتداد با اقرار، بی‌بینه و صدور رفتار یا گفتار بیانگر ارتداد، ثابت می‌شود. [جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۰].

۱۴- احکام ارتداد - توبه؛ مرتد توبه مرتد ملی اعم از زن و مرد و نیز زن مرتد فطری پذیرفته می‌شود. [۲. جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۱۱-۶۱۳]. توبه مرد مرتد فطری در قبول توبه مرتد فطری اختلاف است. قول عدم قبول توبه وی به مشهور نسبت داده شده است. وجوب اعدام کردن برخی بین احکامی که در شریعت بدان تصریح شده مانند وجوب اعدام کردن او، وجوب جدا شدن همسرش از وی و تقسیم دارایی او بین ورثه و غیر آن از سایر احکام مانند طهارت بدن و جواز ازدواج با زن مسلمان، تفصیل داده و توبه وی را نسبت به قسم اول از احکام مورد قبول ندانسته‌اند یعنی توبه اثری در رفع آن احکام ندارد بر خلاف قسم دوم از احکام که توبه قبول است. [جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۵]. [نجاست مرتد ارتداد موجب نجاست مرتد می‌شود، لیکن مرتد ملی و نیز مرتد فطری - بنا بر قول به پذیرش توبه او - و زن مرتد اعم از ملی و فطری، در صورت توبه و بازگشت به اسلام، پاک می‌شوند. [جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۵]. العروة الوثقی، ج ۱، ص ۱۴۱].

۱۵- ارث مرتد؛

مرتد از مسلمان ارث نمی‌برد، اما مسلمان از او ارث می‌برد. زیرا همان گونه که امام خمینی در تحریر الوسیله اظهار می‌دارد: «(از موانع ارث است) کفر به اقسامش، خواه اصلی باشد یا از روی ارتداد، پس کافر؛ اگرچه نزدیک باشد، از مسلمان ارث نمی‌برد و ارث مسلمان به مسلمان اختصاص دارد؛ اگرچه دور باشد. بنابراین اگر میت مسلمان، پسر کافری داشته باشد، از او ارث نمی‌برد ولو اینکه به جز امام (علیه السلام) قرابتی - چه نسبی و چه سببی - نداشته باشد؛ پس ارث او به امام (علیه السلام) اختصاص پیدا می‌کند؛ نه به پسرش که کافر است.» [موسوعه الامام الخمينی، ج ۲۳، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۹۲، کتاب المواریث، الامر الثانی فی موانع الارث، الاول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۹ ه ش].

۱-۱۵- مرگ مرتد و عدم وجود ورثه مسلمان اگر مرتد بمیرد و وارث مسلمان یا کسی که در حکم مسلمان است مانند کودک نداشته باشد، امام علیه السلام وارث او است. [جواهر الکلام، ج ۳۹، ص ۱۷-۱۵]. [کیفر مرتد کیفر مرتد ملی - در صورتی که توبه نکند - و نیز مرتد فطری حتی در صورت توبه - به قول مشهور - قتل است، لیکن کیفر زن مرتد اعم از فطری و ملی زندان است تا توبه کند یا بمیرد. در این که تنها امام یا نایب او حق اجرای حد را دارد برای دیگران جایز می‌باشد، اختلاف است. [المبسوط، ج ۷، ص ۲۸۲. الدروس، ج ۲، ص ۵۲]. [الجامع للشرائع، ص ۵۶۷].

۱۵-۲- ارث مسلمان و مرتد در فرهنگ دینی، بازگشت به کفر، ارتداد و رده نامیده می شود. (راغب اصفهانی، ۱۹۲، ۱۳۶۵) مرتد، مسلمانی را گویند که از دین اسلام برگردد. (المغنی ۲/۴۸) ارث مسلمان و مرتد از یکدیگر، به این منظور است که آیا مرتد از مسلمان و یا مسلمان از مرتد ارث می برد یا خیر؟

۱۵-۳- نظرفقه امامیه: حکم مرتد فطری نزد اکثر فقهای امامیه آن است که از زمان ارتدادش کشته می شود و یا اگر کشته نشود در حکم مرده محسوب می شود بنابراین اموالش در بین ورثه مسلمانش تقسیم می شود و اگر از نسب و سبب دارای ورثه مسلمان نباشد، اموال او به امام منتقل می شود و زنش عده نگه می دارد و به هیچ وجه توبه اش پذیرفته نمی شود، اگرچه در واقع بین او و خدا توبه اش پذیرفته شده باشد، ولی توبه او به ظاهر پذیرفته نیست و باعث سقوط حد و حکم نمی شود، اگر مرتد فطری به دارالحرب فرار کرده و در آنجا از دنیا برود و یا کشته شود اموالش از آن ورثه مسلمان است و به هیچ وجه ورثه کافر از او ارث نمی برند. اما در مورد زن مرتده اگر ارتدادش فطری باشد از او می خواهند که توبه کند و اگر توبه نکرد کشته نمی شود بلکه حبس می شود و در هنگام نماز تعزیر می شود و یا در کارهای سخت به کار گرفته می شود تا اینکه یا توبه کند یا در همین حالت از دنیا برود. (حرعاملی، ۳۰/۸) به نظر مشهور فقها، اگر بعد از پیشنهاد توبه به مرتد ملی، وی توبه نمود، توبه اش پذیرفته می شود و گرنه کشته می شوند و زنش باید عده نگه دارد و اگر در مدت عده شخص مرتد توبه نمود نسبت به زنش محق است. اگر همسر مرتد ملی در حال عده بمیرد، مرتد از او (همسرش) ارث نمی برد و اموالش (اموال شخص مرتد) بین ورثه اش تقسیم نمی شود تا این که بمیرد یا کشته شود و اگرچه به دارالحرب ملحق می شود، مالش در ملکیتش باقی است و با ارتدادش مالکیت او زایل نشده است. (طوسی، ۲/۷۴، ۷۳)

۱۵-۳- نظر فقه حنفیه: فقهای حنفیه از ارتداد به عنوان عامل مستقلی برای مانع ارث نام نبرده اند بلکه تحت عنوان اختلاف دین از آن سخن گفته اند. (مغنیه، ۴۹۹) آنان بر این عقیده هستند که مرتد مطلقاً ارث نمی برد و ارث نمی دهد خواه شخص مرتد از اسلام برگشته باشد و یا به دینی به جز اسلام گرویده باشد، مانند اینکه نصرانی، یهودی شود یا یهودی، نصرانی شود. طبق نظرفقیهان امامیه ورثه مسلمان از مرتد ارث می برند اما حنفیان اعتقادی برخلاف آنها دارند به نظر می رسد اگر محرومیت از ارث بردن را به عنوان تنبیه و مجازات بنگریم و مرتد به دلیل ارتدادش از ارث محروم شود دلیلی برای ارث نبردن مسلمان از مرتد نداریم.

۱۶- توارث میان غیر مسلمانان

۱۶-۱- فقه امامیه بیشتر فقهای امامیه قائلند که غیر مسلمانان با هر دین و آیینی از همدیگر ارث می برند (صدوق، ۵۰۲). دلیل عمده فقها، صرف نظر از اختلاف میان ملل و نحل در آنها، این است که کفار ملت واحد هستند (نراقی، ۳۸/۱۹؛ ابن براج، ۲/۱۵۶؛ طوسی، ۳۹۴؛ حلی، ۳/۲۲۶؛ قمی، ۴۰۸؛ حلی، ۴/۳۲۹؛ شهید ثانی، ۳۳/۱۳؛ اردبیلی، ۱۱/۴۷۴؛ فاضل هندی، ۹/۳۴۵) شیخ طوسی در مسئله ۱۷ کتاب الخلاف، پس از بیان رای شیعه، برای این رای به اجماع و اخبار استدلال می کند و از جمله اخبار، روایت اسامه بن زید را نقل می کند که رسول خدا (ص) فرمودند: "مسلمان از کافر و کافر از مسلمان ارث نمی برد." و نتیجه می گیرد که بنابراین، کفر، ملت واحد است. (طوسی، الخلاف، ۲۳/۴) همچنین در نهایت پس از ذکر این نکته که کفار با وجود اختلاف در دین از یکدیگر ارث می برند و استدلال بر اینکه کفر ملت واحد است، روایتی از امام صادق علیه السلام آورده است: "اهل دو دین از هم ارث نمی برند، ما از کفار ارث می بریم و آنها از ما ارث نمی برند." (حرعاملی، الباب ۱، من ابواب موانع ارث، حدیث ۶) و نتیجه گرفته است کسانی که مخالف اسلامند، ملت واحد محسوب می شوند. (طوسی، ۶۶۵) مرحوم صاحب جواهر نیز بر رای ذکر شده چنین استدلال می کند: الف- لعموم الادله (عموم ادله ارث) ب- و خصوص النصوص (از قبیل روایت از امام صادق (ص) لایتوارث اهل ملتین نحن نرثهم و لا یرثونا) ج- و اجماع بقسمیه: "هر دو قسم اجماع" اجماع محصل به دلیل وجود همین فتوا در آثار فقها جز موارد شاذ که صاحب ریاض آنها را نقل کرده اند و جهت اجماع منقول به شکل نفی خلاف در برخی آثار فقهاء و ادعای اجماع در کتاب خلاف شیخ طوسی، استناد شده است (۲۳/۴).

۱۶-۲- فقه حنفیه سرخسی در المسبوط آورده است: "خلافی در این نیست که کافر از مسلمان در هیچ حالی ارث نمی برد و همینطور مسلمان از کافر ارث نمی برد بنا به قول اکثر صحابه و این مذهب فقهاست." (سرخسی، ۳۰) وی در ادامه به نظر معاذ و معاویه مبنی بر ارث بردن مسلمان از کافر و استدلال آنها اشاره می کند. ابوبکر کاسانی در بدائع الصنایع (کاسانی، ۳/۲۳۹) و نیز مولف تکمله البحر الرائق نیز از مسئله نفی خلاف کرده اند.

۱۶-۳- حنفیه ملل مختلف غیر مسلمان را در حکم یک ملت می دانند و تصریح دارند که یهودی، نصرانی و مجوسی از یکدیگر ارث می برند، و طبق نظر آنان غیر محمدیین از هم ارث می برند (محمصانی، ۲۵۳). در صورتیکه وارث و مورث غیر مسلمان باشند چون اختلاف و تفاوتی در دین و مذهب باهم ندارند یک ملت محسوب می شوند و طبیعتاً از همدیگر ارث می برند.

۱۷- ارث کافر حربی و ذمی از یکدیگر؛

فقه امامیه از نظر فقهای امامیه همانطوری که در بحث کافر آمد، از کافر اصلی به شرطی که هیچ ورثه مسلمانی از وی به جا نماند، کافر ارث می برد و اختلاف در حریت و ذمیت مانعی در ارث بردن آنها از یکدیگر نیست. (رملی، ۶/۶۲)

۱۷-۱- فقه حنفیه

از نظر فقهای حنفیه یکی از موانع ارث اختلاف به حریت و ذمیت است و ابوحنیفه اختلاف را یکی از موانع ارث به شمار آورده و معتقد است که اگر دو کافر یکی حربی و یکی ذمی باشد، چون در نوع کفرشان متفاوت و مختلف هستند از یکدیگر ارث نمی‌برند، و همچنین کافر حربی از ذمی و معاهد مستامن ارث نمی‌برد و همچنین آنها از حربی ارث نمی‌برند اما بر این استثنا دلیلی ذکر نکرده‌اند. فقهای حنفیه استدلال کرده‌اند همانگونه که مسلمان از کافر ارث نمی‌برد، کافر ذمی و کافر حربی نیز از یکدیگر ارث نمی‌برند. همچنین ملاحظه شد حنفیه نظریه اش مبتنی بر ارث نبردن کافر حربی و ذمی از یکدیگر را مستند به دلیلی نکرده است. به نظر می‌رسد با توجه اینکه کافر حربی و ذمی، هر دو غیرمسلمان محسوب می‌شوند، هیچ مانعی در ارث بری آنان از یکدیگر وجود ندارد و آنان می‌توانند از یکدیگر ارث ببرند.

۱۸- نتیجه گیری:

۱- همه مذاهب اسلامی ارتداد و کفر را گناه دانسته‌اند و کفر و ارتداد را یک نوع پیمان شکنی به حساب آورده‌اند ۲- به نظر اسلام، انسان در پذیرش و انتخاب دین اجباری ندارد بلکه آزاد است که آن را بپذیرد و یا نپذیرد اما هنگامی که دین اسلام را پذیرفت، موظف به پایبندی به عهد و پیمانش با اسلام و با مسلمانان است. عدم پایبندی به این عهد و پیمان، گناه و مستوجب مجازات است. ۳- از مقایسه تطبیقی بین نظر فقهای امامیه و حنفیه به این نتیجه رسیدیم که از نظر امامیه به دلیل اجماع و روایات خاص، مسلمان از غیر مسلمان ارث می‌برد ولی از نظر حنفیه، با استناد به قرآن و سنت، مسلمان از غیر مسلمان ارث نمی‌برد. ۴- فقیهان مذهب امامیه با استناد به آیات و روایات و اجماع، و فقیهان مذهب حنفیه با استناد به آیات و روایات بر این باور هستند که غیر مسلمان از مسلمان ارث نمی‌برد. ۵- در مورد اموال مرتد، نظر امامیه این است که اموال مرتد از آن ورثه مسلمان وی است و کافر از او ارث نمی‌برد. ولی حنفیه معتقد است مرتد نه ارث می‌دهد و نه ارث می‌برد و اموالش به بیت المال تعلق می‌گیرد ولی نزدیکان زن مرتده از او ارث می‌برند (قدری باشا، ۱۳۱). ۶- بنابر نظر برخی از فقهاء، در اصطلاح قرآن و سنت تنها به غیر مسلمان مقصر، کافر گفته می‌شود. به نظر مشهور فقهاء، اگر کسی از روی شبهه حکمی را انکار کرد، مرتد و یا کافر نیست بلکه باید ثابت شود که از روی علم و آگاهی و عناد منکر شده است. می‌توان نتیجه گرفت که کفر و ارتداد در صورتی مانع ارث بری از مسلمان است که شخص کافر، مقصر تلقی گردد زیرا اگر کفر و یا ارتداد وی از جهت قصور باشد و کافر قاصر تلقی شود، نمی‌توان وی را به سادگی از ارث بری از مسلمان ممنوع کرد. ۷- مذاهب حنفیه و امامیه نظرشان در مورد ارث بردن بین غیر مسلمانان این است که آنان از هم ارث می‌برند چون یک ملت محسوب می‌شود. ۸- از نظر امامیه، حریت و ذمیت از موانع ارث نیست و کافر حربی و ذمی در صورتی که هیچ وارث مسلمانی نداشته باشند از یکدیگر ارث می‌برند. ولی بنابر نظر حنفیه، کافر حربی و ذمی، در صورت تفاوت در حریت و ذمیت از یکدیگر ارث نمی‌برند.

منابع

- ۱- ابن قدامه، عبدالرحمان، الشرح الکبیر، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا.
- ۲- ابن قدامه، عبدالله، المغنی علی المختصر، ج ۷، بیروت.
- ۳- ابن ماجه، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، بیروت، دارالفکر اسلامی، بی تا.
- ۴- ابیانی بک، محمد زید، مختصر شرح احام الشرعیه فی احوال الشخصیه، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۳۵ ق.
- ۵- ابن منظور، لسان العرب، نشر ادب حوزه، قم، ۱۴۰۵ ه.ق.
- ۶- ابن نجیم مصری، زین الدین (۱۴۱۸ ق) البحر الرائق لشرح کنز الدقائق، محمدعلی بیضون، ج ۱۳ و ۵، بیروت دارالکتب العلمیه.
- ۸- ابوالبرکات، احمد بن الدردیر (بی تا) الشرح الکبیر، ج ۱، بیروت، احیاء الکتب العرب عیسی البابی و شرکاء.
- ۹- اردبیلی، احمد بن محمد، محقق اردبیلی، مجمع الفائده و البرهان، قم، جامعه مدرسین، بی تا.
- ۱۰- امامی، سید حسن، حقوق مدنی، ج ۳، ۱۸، تهران، انتشارات اسلامیه، ۱۳۸۴.
- ۱۱- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ ق.
- ۱۲- ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ ق.
- ۱۳- حرعاملی محمد بن حسن وسائل الشیعیه الی تحصیل مسائل الشریعه، ج ۲۶، قم، آل البیت (ع)، ۱۴۰۹ ه.ق.
- ۱۴- حسینی عاملی، مفتاح الکرامه، ۸/۱۸، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
- ۱۵- حصفکی، محمد بن علی، بی تا، الدر المختار، ج ۱ و ۴، مکتب البحوث والدراسات، بیروت، دارالفکر.
- ۱۶- حلبی، ابوالصالح تقی الدین، الکافی، بیروت، نجم الدین، (۱۴۰۳) ج ۴، بی تا.
- ۱۷- حلبی، ابن ادریس، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۳، ۲، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۱ ق.
- ۱۸- حلبی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۱، قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام، ج ۳، قم النشر الاسلامی.
- ۱۹- حلبی، جعفر بن حسن (محقق) شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۱، حلبی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۲،
- ۲۰- حلبی، ابن زهره، حمزه، ۱۴۱۷ ق، غنیه النزوع، ج جامع الفقیه، انتشارات جهان.

- ۲۱- حنبلی، عبدالله بن قدامه، المغنی، بیروت، دارالکتب العلم، ۱۴۰۵ ه. ق.
- ۲۲- الدسوقی، محمد شمس الدین، حاشیه الدسوقی علی الشرح الکبیر، ج ۴، دارالفکر.
- ۲۳- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، ج ۵.
- ۲۴- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۵.
- ۲۵- رملی، شمس الدین محمد بن عباس، نهایه المحتاج الی شرح المنهاج، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۴ ق.
- ۲۶- سجستانی، ابوداود سلیمان بن اشعث، سنن ابوداود، دارالفکر، ۱۴۱۰ ق. ۶.
- ۲۷- کاتوزیان، ناصر، دوره مقدماتی حقوق مدنی، تهران، نشر میزان چ ۲۶، پاییز ۹۵.
- ۲۸- سرخسی، شمس الدین، بی تا، المبسوط، ج ۱۰، بیروت دارالمعرفه، ۱۴۰۶ ق.
- ۲۹- سعدی، ابوحیب، القاموس الفقهیه، نشر دارالفکر، دمشق، چاپ اول، ۱۴۰۲ ه. ق.
- ۳۰- سمرقندی، علاءالدین، بی تا، تحفه الفقهاء، ج ۳، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ۳۱- شربینی، محمد بن احمد، مغنی المحتاج الی معرفه الفاظ، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۳۷۷.
- ۳۲- شیخ طوسی، الخلاف، ۲۳/۴، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۵ ه. ق.
- ۳۳- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، مجمع البیان، فی تفسیر القرآن، محمد جواد بلاغی، ج ۶، انتشارات ناصر خسرو.
- ۳۴- طوسی محمد بن حسن شیخ الطائفه، جواهر الفرائض، محمد حسن شفیعی، قم، موسسه دائره المعارف فقه
- ۳۵- اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام ۱۴۲۶ ق.
- ۳۶- طوسی، محمد بن حسن، بی تا، النهایه فی مجرد الفقه الفتاوی، آقابزرگ تهرانی، قم، قدس محمدی.
- ۳۷- طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۰۷، الخلاف، قم، موسسه النشر الاسلامی.
- ۳۸- عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی) مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، ج ۱، قم، المعارف ۱۴۱۳
- ۳۹- عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی) (الروضه البهیة فی شرح اللمعه دمشقیه، ج ۱، داوری ۱۴۱۰ ق.
- ۴۰- قدری باشا، محمد، الاحکام الشرعیه فی احوال شخصیة، دار العلمیه، بیروت، ۱۴۳۵ ق.
- ۴۱- فاضل مقداد، جمال الدین مقداد بن عبدالله، ۱۴۱۹، کنز العرفان فی فقه القرآن، سید محمد قاضی، ج ۱، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.
- ۴۲- فاضل هندی، محمد بن حسن، ۱۴۰۵، کشف اللثام، ج ۲، مکتبه السید المرعشی النجفی.
- ۴۳- کاسانی، ابوبکر، ۱۴۰۹ ق، بدائع الصنایع فی ترتیب الشرایع، ۶۷، چ اول، پاکستان، المکتبه الحبیبه کانسی رود حاجی غیبی چوک کوئته.
- ۴۴- کاشف الغطاء، جعفر، بی تا، کشف الغطاء عن مبهمات شریعت القرار، ج ۲، اصفهان، انتشارات مهدوی.
- ۴۵- محمسانی، محامی صبحی، المبادئ الشرعیة و قانونیه، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۵۹، چاپ دوم.
- ۴۶- منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، ج ۱، ۱، ۲، ۳، قم، موسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸، ه. ق. مکارم شیرازی، ناصر،
- ۴۷- تفسیر نمونه، ۸۲ مجلد، نشر مدرسه امام امیرالمومنین، چاپ هفتم، ۱۳۷۲.
- ۴۸- الموسوی الخمینی، روح الله، تحریر الوسیله، ۲، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۶.
- ۴۹- نجفی، محمد حسن (صاحب جواهر)، ۱۴۰۴ ق، جواهر الکلام، ۳/ ۵، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت، چ ۷، بی تا
- ۵۰- نراقی، محمد مهدی، مستند الشیعه، ۲ مجلد، المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه.
- ۵۱- نووی، محی الدین، بی تا، المجموع شرح مذهب، بیروت، دارالفکر.
- مقالات:
- ۵۲- پور اسماعیلی، علی رضا، پاییز ۱۳۹۵ بررسی انتقادی ممنوعیت ارث بری غیر مسلمان از مسلمان، نشریه علمی
- ۵۳- پژوهشی فقه و حقوق اسلامی، سال هفتم، شماره سیزدهم.
- ۵۴- عزیزی، جلال، بررسی فقهی توارث مسلمان و غیر مسلمان، ۱۳۹۶، نشریه جبل المتین، دوره ششم، شماره ۱۹.
- ۵۵- لطفی، اسدالله، زمستان ۱۳۷۶، اسلام و مسلمانان/ توارث مسلمان و کافر، نشریه مشکوه، شماره ۵۶ و ۵۷.